

رسیده‌ها و Call ها

هانیه راعی عزآبادی / دماوند

پشت یک قلب نخی
گردها در گیر است
تار و پود همه نخها پیر است
پشت آن قلب نخی
قد یک کوه بلند
بچشم امید است

هانیه خانم راعی
شعر نیمایی زیبایی بود. البته با اجازه‌ات شعر را
کمی دستکاری کردم تا وزنش اصلاح شود. در
شعر وزن و قافیه مهم است، اما از آن مهم‌تر
مضمون و معنای شعر است. حالا ما وزنش
را درست کردیم، شما به
فکر مضمون باشید. برایم
شعرهای بیشتری بفرست.



خوب و خوش بود همان لحظه
که در آن بودیم

سلام فاطمه خانم
شعرت نه وزن داشت و نه آهنگ.
 فقط قیافه داشت. یعنی قیافه
شعر را به خود گرفته بود، اما شعر
واقعی نبود. فقط توانسته بودی
احساسات را به زیبایی بیان
کنی. برای سروdon شعر سنتی،
آشنایی با وزن و قافیه لازم است
و فقط قیافه گرفتن کافی نیست.
مطمئن‌نم که شعرهای بهتر و
زیباتری می‌نویسی و برای ما هم
خواهی فرستاد.

زندگی
زندگی آب روانی است که
خوش می‌گذرد
راه سختی است که با عشق چه
خوش می‌گذرد
زندگی فصل خزانی که چه
رنگارانگ است
شاعری در دل این فصل کمی
دلتنگ است
یک انار است در وسط دانه‌ای
شیرین دارد
با خودش باغ پر از میوه رنگین
دارد
کاش قدر همه را باز تو
می‌دانستی

نامه‌های برقی

این شعرهای الصاقی را خواندیم و یکی از آن‌ها را انتخاب کردیم و
چاپیدیم (یعنی چاپ کردیم)؛ شعر بسیار خوبی درباره مادر است.
امیدوارم شما هم لذت ببرید.

هوایی شده‌ام
من هوایی شده‌ام
هوایی دستانی که می‌بخشد
و لب‌هایی که همیشه دعاگوست
و قلی که شکست و دم نزد
من هوایی شده‌ام
هوایی چشمانی که همیشه خیس است برایم
و همیشه نگران
و آغوشی که همیشه باز است برایم
و همیشه گرم
من هوایی تو شده‌ام
مادرم

خانم مهشید سلمان منش از تهران، نامه‌ای به پاییز نوشته و برای ما
هم رونوشت آن را ارسال کرده است. به گمانم این دوست عزیز از
رفتن پاییز ناراحت است و از اینکه به پایان سال و وقت امتحانات
نزدیک می‌شویم، گله و شکایت دارد. حالا از شوخی گذشته، متن
ادبی زیبایی است و خواندن‌ش هم خالی از لطف نیست.

نامه‌ای به پاییز

شاعرانگی در لحظه لحظه پاییز دیوانه کننده است. شاید معشوق را به
وجود آورد، شاید کنج اتفاق‌هایت به نوری ترک بخورد، یا شاید آن قدر
خيال و آرزو کنی که بالان پروازت را در کنار رعد و برق هایی. به پاس
برگ‌هایی که برای خوش‌امدگویی‌ات کمر به زمین می‌آورند، تو را به
میهمانی دل‌ها دعوت می‌کم. صدایت را یک فصل است از یاد برده‌ام.
در آخر می‌خواهم نامت را روی کوچه مخصوص دلم بگذارم تا هر کس
که قدم‌هایش را در این کوچه می‌گذارد، پا بر هنره روی ساحل برگ‌ها به
سرزمین اهل دل بیاید.

موسی، دانش‌آموز پیش دانشگاهی از چهارم‌حال بختیاری، نوشته
است: «سلام، خدا قوت. لطفاً نظرتون رو درباره نوشته‌های فایل
بدین»؛ ما اول نفهمیدیم منظور ایشان نوشته‌های کدام فایل است.
می‌خواستیم درباره نوشته‌های فایل‌های خودمان نظر بدھیم که
بعد دیدیم ایشان به نامه برقی خود، فایل‌هایی الصاق کرده‌اند. پس





فائزه علیزاده / آبیک قزوین

اتم را شکافته‌ایم و از درون خود بی‌خبریم
قاب چشمان خفash را دوربین کرده‌ایم، در
حالی که جلوتر از نوک پایمان را نمی‌بینیم.
یادداشتی بر شن شده‌ایم؛ زودگذر که با نسیم
پاک می‌شویم. آری، هر بار می‌گوییم ما مانده‌ایم و
زمان می‌گذرد، ولی در حقیقت ما می‌گذریم، چه
ساده هم می‌گذریم، ولی ما می‌شکفیم، ما خواهیم
شکفت از این پیله روزگار

خانم فائزه علیزاده

متن ادبی بسیار زیباییت را خواندیم. قسمتی از
این متن را هم به چاپ رساندیم. چقدر زیبا
ابتدا به نقد انسان معاصر پرداخته بودی و بعد
امیدوارانه به تغییر فکر کرد بودی. برایمان از
متن‌های زیباییت بیشتر بفرست.

ساماقیمی / تهران

دلگیر
دلگیر از زمانه/ دلگیر از خاطره‌هایت/
خاطره‌هایی که رهایم نمی‌کنند/ خاطره‌هایی که در سیاهی شب،
درونم را در خود می‌کشد
ای کسی که تنها همراه در خاطره‌هایم هستی
رهایم کن/ بگذار از بند خاطره‌هایت رها شوم
برای یک لحظه/ تنها یک لحظه

خانم سما مقیمی

شعر خوب را خواندم. فقط نمی‌دانم چرا این روزها رسم شده که در
شعرها و ترانه‌ها از اینکه گرفتار محبتی شده‌اند، می‌نالند و محبوب
را انفرین می‌کنند و از او می‌خواهند که رهایشان کند! این روزها
این کارها و این شعرها مد روز شده‌اند. کار شاعر فرار از مد روز
است. شاعر خودش تولید کننده مضمون‌های جدید و خلاقه است،
نه مصرف کننده.

پیغام در گیر

■ دوستی با پیش شماره «۰۹۳۸» پیامک زده و از بخش
آشپزی مجله تشکر کرده و گفته است: «ما این بخش را به
مامانمان می‌دهیم و از او می‌خواهیم مثل همین را درست
کنند. خیلی خوش‌مزه می‌شود.»

ای شکمو!... این قسمت برای آن است که خودت از هنر آشپزی
لذت ببری، نه اینکه مزاحم مادر گرامی شوی و از شکم چرانی
لذت ببری. همین کارها را کرده‌ای که طولت با عرضت برابر
شده. خجالت بکش برو کمی ورزش کن.

■ دوستی با پیش شماره «۰۹۱۵» پیامک زده و نوشته:
«هنوز بیداری عزیزم؟» احتمالاً این دوست محترم پیامک
را اشتباهی فرستاده‌اند. دوست عزیز قبل از ارسال پیامک به نام و شماره مخاطب توجه
کنید. ما به آن دوست می‌گوییم: «بله ما همیشه بیداریم، شما
چطور؟!»



[[

پیامک‌های کال

■ خانم خسته‌ای تماس گرفته و بعد از کلی درددل
درباره مدرسه، معلم‌ها، مدیر و غیره، درآمده و می‌گوید
که: «می‌توانید همه این درددل‌ها را تویی مجله‌تان چاپ
کنید؟ فقط اگر امکان دارد، اسم افراد را نیاورید. بعدها
بخوانند ناراحت می‌شوند.»

دوست من شما که این قدر حرف و درددل دارید بروید برای
خودتان یک نشریه راه بیندازید، یک نسخه‌اش را هم برای ما
بفرستید.

آقای محجویی زنگ زده و گفته است: «من رویم نمی‌شود
با شما حرف بزنم» و بعد هم قطع کرده.
دوست خجالتی من! پس چرا زنگ زدی؟! حالا که زنگ زدی،
چرا حرف نزدی! باز هم از این کارها بکن. گذرت به این طرفها
افتاد، تکزنجی هم بزن.



[[